DOI: 10.22067/JLKD.2023.81267.1152

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان ، سال پانزدهم ، شماره ۱، بهار ۱٤۰۲، شمارهٔ پیاپی ۳۰

بررسی تطبیقی تصویر زن در شعرهای احمد شاملو و هوشنگ ابتهاج
(با تاکید انگاره‌های اجتماعی)

حسین لعل‌عارفی، دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران
سید علی اکبر شریعتی‌فر، استادیارگروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران
نویسنده مسئول
علی عشقی سردهی، استادیارگروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران

صص: ۲۲۱-۱۹۷

چکیده

ادبیات به‌ویژه شعر معاصر، انعکاسِ تصاویر و انگاره‌های اجتماعی عصر خویش است. این تصاویر اگرچه مختصر یا پراکنده است؛ اما با تامل و دقت و با قرار گرفتن در کنار هم، جلوه‌های مختلف مسائل اجتماعی را بیان و تحلیلی عمیق از اجتماع و آثار ادبی به خواننده منتقل می‌کند. این مقاله از نوع توصیفی تحلیلی و جمع‌آوری مستندات شعری می‌کوشد ضمن بررسی تطبیقی تصویر زن در اشعار احمد شاملو و هوشنگ ابتهاج، زمینه را برای درک بهتر تصویر بازتاب‌یافته از زن در مجموعه آثار این دو شاعر معاصر فراهم کند. هدف از تاکید بر انگاره‌های اجتماعی در پاسخ به این مسئله اصلی است که تغییر و تحولات اجتماعی چه تاثیری در ذهن و ضمیر شاعران برای توصیف پدیده‌های مختلف از جمله زن بر جا می‌گذارد. همچنان‌که در شعرهای شاملو و هوشنگ ابتهاج به واسطهٔ وجود انگاره‌های اجتماعی مانند آزادی، ستم‌ستیزی و عشق به هم‌نوع، توصیفات‌شان از زن ظهور و بروز منحصر به فردی یافته است. دستاورد تحقیق نشان می‌دهد شاملو فراگیرتر از ابتهاج در توصیفات خود از زن تحت تاثیر انگاره‌های اجتماعی بوده است.

کلیدواژه‌ها: انگاره‌های اجتماعی،زن، احمد شاملو، هوشنگ ابتهاج.

تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۱۲/۰۲ تاریخ پذیرش : ۱۴۰۲/۰۲/۱۵

پست الکترونیکی:
1. h_arefii@yahoo.com 2. ali_far1345@yahoo.com
3. eshghi@iaus.ac.ir

مقدمه

اجتماعیات در ادبیات، عمدتا به تلاش ادیبان علاقه‌مند بـه مسـائل اجتمـاعی، دربـارهٔ فهـم عناصر اجتماعی در ادبیات ایران به‌ویژه شعر و متون ادبی قدما مربوط می‌شود. از جمله مسـائل اجتماعی، حضور زن و تاثیرگذاری‌اش در جامعه است که جایگاه او را در ادبیات هر کشـوری اجتناب‌ناپذیر می‌کند. این حضور گاهی نقش بازدارنده و گاهی نقش هـدایت‌کننـده دارد و بـه این شکل جایگاه خود را در ادبیات هر دوره نمایان مـی‌سـازد. بررسـی دقیـق آثـار ادبـی هـر دوره‌ای، بیانگر میزان تأثیرگذاری زنان در جامعه و نوع نگرش خالق آثار ادبی دربارهٔ زن است. نگاه هر شاعر به زن به‌عنوان شخصیتی حساس و مؤثر در جامعه، تحت تاثیر فضـای اجتمـاعی و باورهای اوست؛ بنابراین شاعران نقش مادر و خواهری، عاشق و معشوقی را گاهی با صفات مثبت و منفی در اشعارشان توصیف کرده‌اند.

پس از دورهٔ مشروطه، در پی تحولات بنیادی ایجاد شده در طرز فکر ایرانیان، تصـویر زن و نگاه به این مقوله دستخوش تغییرات عمیقی شد. در بطن این تغییر بیـنش، شـاعران اجتمـاعی حضور داشتند که در توصیفات خود از زن بازنگری کردند و این جریان، نقطهٔ عطفی در تاریخ شعر فارسی محسوب می‌شود.

بر این اساس، بررسی تصویر زن در شعر شاعران معاصر بدون عطف توجه به این تغییـرات اجتماعی بنیادین، ناقص و ناتمام خواهد مانـد. عوامـل مختلفـی مثـل صـنعتی‌شـدن جامعـه و گسترش شهرنشینی و افزایش آگاهی فرهنگی اجتماعی جوامع غربی تکالیف، حقـوق و نقـش زن را در حوزه‌های مختلف متحول کرد(دورانت[1]، ۱۳٦٥، ج۱۱: ٤٣٦–٤٣٨). زمزمـه‌هـای ایـن تغییر و تحولات اساسا بعد از دوران مشروطه پدیدار می‌شود و در ذهـن و ضـمیر متفکـران و شاعران ایران رسوخ می‌یابد و از مفاهیم و مضامین جریان‌ساز و گفتمان محور شـعر محسـوب می شود؛ به عبارتی «وقتـی مشـروطیت و مقارنـات آن شـکل گرفـت، مسـئلهٔ زن و تربیـت و آموزش زن، در مرکز بحث‌ها و مقالات قرار گرفت و یکـی از تـم‌هـای اصـلی شـعر شـاعران مربوطه را نسائیات تشکیل داد. بهار، ایرج، عشقی، پروین، شـهریار و ... بهتـرین شـعرها را در این زمینه سروده‌اند»(شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۰ :۸٦).

1- William James Durant

در پرتو این تحول بنیادین بود که حال و هوای شعر عاشقانه فارسی در نیمهٔ دوم قرن بیستم دگرگون شد و زن که در شعر عاشقانهٔ فارسی، غالبا حضوری آشکار نداشت، بهگونهٔ معشوقی زمینی و انسانی در مقابل دوستدار خویش ظاهر شد و خود توانست غزل شخصی خود را بسراید آن‌گونه که فروغ فرخزاد در تولدی دیگر(همان: ۸۷).

بیان مساله و سوالات تحقیق

این ادعا همواره مطرح بوده که شعر معاصر با مسائل اجتماعی پیوند عمیقی دارد. تصویر کلی و مسئلهٔ تحقیق نیز این است که زنان پا به پای مردان در مبارزات سیاسی اجتماعی حضور داشته‌اند و گاه به‌عنوان معشوقه‌ای توصیف شده‌اند که مرد را از چالش‌ها و نگرانی‌ها رهایی می‌بخشد و به وی آرامش می دهد. البته گاهی نیز خیانتکار و مکرآفرین گشته‌اند. این تصاویر برساخته از فضای اجتماعی و انسانی هر عصری است که زن را با صفات زنانه، اما نگاهی متفاوت همراه با تکریم یا تحقیر نشان می‌دهد. بررسی توصیف زن در شعر شاملو و ابتهاج، ما را با نگاه خاص این دو شاعر و جنبه‌های مختلف این موضوع رهنمون می‌کند. از طرفی، جامعه‌شناسی ادبیات، نشان‌دهندهٔ تاثیرگذاری و تاثیرپذیری شاعران و نویسندگان در اجتماع و مسائل اجتماعی حائز اهمیت است. در این پژوهش، برای فهم بهتر و کامل‌تر توصیفات زن در مجموعه اشعار احمد شاملو و هوشنگ ابتهاج از انگاره‌های اجتماعی[1] کمک گرفته شد تا ابزار نظری متناسبی باشد برای مقایسهٔ این دو شاعر و مضامین که به کار گرفته‌اند.

اهداف و ضرورت تحقیق

جامعه‌شناسی ادبیات به‌عنوان نشان‌دهندهٔ تاثیرگذاری و تاثیرپذیری شاعران و نویسندگان از انگاره ها و مسائل اجتماعی حائز اهمیت است؛ بنابراین هدف اصلی این تحقیق، آشکارسازی فردیت نگاه شاعران شاخصی مانند شاملو و ابتهاج است و تشریح آنچه اختصاص به شرایط اجتماعی یک فرهنگ و حتی یک شخص دارد. علاقه به تحقیق در انگاره‌ها و مضامین اجتماعی در شعر معاصری چون شاملو و ابتهاج، نگارنده را بر آن داشت تا با بررسی تطبیقی مضامین اجتماعی تعهد این شاعران را در قبال مسائل جامعه بیشتر نمایان کند.

1- Social imaginary

روش تحقیق

این پژوهش از نوع توصیفی‌تحلیلی مبتنی بر مطالعهٔ آثار کتابخانه‌ای به صورت داده‌بنیاد و کیفی است؛ به‌طوری‌که پس از خوانش دقیق آثار سه شاعر منتخب، با جمع‌آوری و استخراج شواهد از متن مجموعه اشعار آن‌ها به توضیح و تقسیم‌بندی و مقایسه آرا و اندیشه‌های‌شان پرداخته شده است؛ بنابراین ابتدا آثار شاملو و ابتهاج به‌دقت مطالعه شد. سپس مواردی مرتبط با مفاهیم و انگاره‌های اجتماعی در آثار آنان، انتخاب و ضمن مستندسازی ابیاتِ شاهد مثال جنبه‌های مختلف انگاره‌های اجتماعی توصیف و تحلیل شد. در واقع، انگاره‌های اجتماعی ابزار نظری متناسبی بوده که برای فهم بستر خلق درون‌مایه‌ها و مضمون‌های این دو شاعر در نظر گرفته شده است.

٤-١- پیشینهٔ تحقیق

تاکنون دربارهٔ تصویر زن در شعرهای شاملو و ابتهاج به‌صورت جداگانه و مجزا، تحقیقات و مطالعاتی انجام شده است و پژوهشگران به بررسی زندگی و آثار آنان پرداخته‌اند. از جمله رضا براهنی در «طلا در مس»(۱۳۸۰) که اثری مفصل و کامل در نقد شعر معاصر است. همچنین «سفر در مه»(۱۳۸۱) از تقی پورنامداریان که تحلیل اشعار شاملوست. علاوه‌بر این، سیروس شمیسا در کتاب «راهنمای ادبیات معاصر»(۱۳۹۰) دربارهٔ پنج تن از شعرای معاصر سخن گفته است. محمد حقوقی در کتاب «شاملو و شعر زمان ما»(۱۳۹۲) به‌طور مختصر به شعر معاصر پرداخته است. زرقانی در کتاب «شعر معاصر ایران»(۱۳۸٤) مطالبی را درباره این دو شاعر مطرح کرده؛ اما به‌صورت جامع و کامل به مسائل اجتماعی بویژه تصویر زن نپرداخته است. قیصر امین‌پور نیز در «سنت و نوآوری در شعر معاصر»(۱۳۸٤) از این دو شاعر سخن گفته، اما به طور کامل از تصویر زن مطلبی نیاورده است. همچنین در پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی غزلیات فارسی شهریار با اشعار هوشنگ ابتهاج»(۱۳۹۱) از صالحی مقدم، که به مضامین اجتماعی به‌صورت خاص نپرداخته است. منبع مهمی چون جامعه‌شناسی ادبیات فارسی(۱۳۹۰) از محمد پارسا نسب بررسی شد، اما در زمینهٔ بررسی تطبیقی مضامین اجتماعی در شعر این دو شاعر و مقایسهٔ آن با یکدیگر، پژوهش خاصی انجام نشده است. وجه تمایز این تحقیق در مقایسه با پژوهش‌های دیگر، بررسی تطبیقی این دو شاعر در نگاه به زن، با تاکید بر انگاره‌های اجتماعی است.

بحث و بررسی

۱-۲- انگاره های اجتماعی زن در شعر

انگارۀ اجتماعی[۱] را می‌توان بستری دانست که عمل و ادراک فرد را در موقعیتی معین ممکن می‌گرداند. کورنولیوس کاستوریادیس[۲] در کتاب سازمان انگارۀ اجتماعی(۱۹۸۷) از جدی‌ترین‌ترین نظریه‌پردازانی است که به انگارۀ اجتماعی پرداخته و آن را منبع بالقوۀ خلاقیت و رهایی افراد و جوامع دانسته است. در واقع، انگارۀ اجتماعی را به‌مثابۀ نامی است که به مجموعۀ حیات ذهنی جامعه در برهۀ تاریخی خاصی ارجاع داده می شود. وی جامعه را همچون ظرف و قالبی می‌داند که محتوای خاصی را تولید می‌کند. «هیچ وجود مادی معنای مشخصی نخواهد داشت، اگر از جامعه‌ای که آن را تولید کرده، مجزا گردد و حاوی معنای روشن و ناگزیری از فعالیت‌های انسانی زمینۀ خود نباشد. در یک جنگل و به فاصلۀ چند کیلومتر، دو قبیلۀ ابتدایی با سلاح و ابزارهای مشابه ساختارهای اجتماعی و فرهنگی کاملا متفاوتی را ایجاد می‌کنند و توسعه می‌دهند»(اشتراوس[۳]، ۲۰۰۶: ۳۲۵)

تاریخ هر جامعه‌ای، ارتباط عمیق و وثیقی با انگاره‌های اجتماعی آن جامعه دارد. با این نگاه «انگارۀ اجتماعی شیوه‌ای است که توسط آن، افراد جامعه خود را در تاریخ جای می‌دهند تا انتظارات معطوف به آینده، میراث سنت‌های گذشته و ابتکارات‌شان را در زمان حال به یکدیگر پیوند بزنند. افراد به کمک تخیل، نه فقط تخیل فردی، بلکه تخیل جمعی به این آگاهی دست می‌یابند»(ریکور[۴]، ۱۳۸۱ :۱۲)

برای جست‌وجوی انگاره‌هایی که در ساختن تصویری از زن در شعر فارسی، دخیل است باید در برخی پیش‌فرض‌های رایج در شعر فارسی موشکافی و تجدید نظر کرد. از جملۀ آن‌ها زن به‌مثابۀ معشوق ازلی و منزّه‌طلبانه است. برخی محققان معتقدند تصویر بازتاب‌یافته از معشوق ناب در شعر تغزلی ایران و توصیفات شاعران از معشوق، در واقع بازآفرینی و توصیفی از مردان است با خصایص زنان. جالب‌تر اینکه با معشوق ایرانی مواجه‌ایم که بیشتر دو جنسی است تا تک‌جنسی «به همین دلیل، تغزل ایرانی نیز بیشتر تغزلی مذکر است تا تغزلی

1- Social imaginary
2- Cornelius Castoriadis
3- Leo Strauss
4- Paul Ricœur

سالم؛ تغزلی که در آن جنس مرد و جنس زن، شروع به تجلیل از زیبایی‌های جسمانی، روحی، عاطفی و معنوی یکدیگر بکنند و دو قطب مخالف، ولی منطبق شونده بر یکدیگر یعنی مردانگی و زنانگی را در عالی‌ترین برخوردهای خود تصویر بکنند»(براهنی، ۱۳۸۰: ۵۳۳-۵۳٤)؛ بنابراین، تصویر کلی از معشوق در تغزل فارسی آرمان‌گرایانه است تا واقع‌گرایانه. «وقتی درست دقت می‌کنیم، می‌بینیم که در ادبیات فارسی تصویری واقعی از زنان به دست داده نشده است. آنچه دربارۀ آن صحبت می‌کنیم در حقیقت نمایشی از موجودی به نام زن است که هیچ جا حضور نداشته و چون حضور نداشته و قلم در دست مردان بوده است، سیمای او را به هر گونه‌ای که پسند ایشان بوده، ترسیم کرده‌اند. این سیمای نمود یافته در ادبیات هم از جنس زن واقعی روزگار و دوره‌های گوناگون تاریخ ایران نیست. این زن گاهی زنی آرمانی است که تنها در رویاها و واقعه‌های شاعران و صوفیان نمود پیدا کرده یا زنی تحقیرشده و ناقص است که موجب ضلالت مردان بوده است»(حسینی،۱۳۹۳: ۱۲).

۱-۱-۲- مشروطه و تغییر تصویر زن

شعرها و مضامین سروده‌شده دربارۀ زن گاهی چون صخره پرصلابت و استوار است و گاه همچون رود جاری و جوشان. بسیاری از پژوهشگران به این نکته اشاره کرده‌اند که موتور تحولات ادبی، مسائل و تحولات اجتماعی است؛ یعنی هرگاه تغییراتی در جامعه رخ دهد، ادبیات نیز به‌عنوان بخشی از جامعه آن تغییرات را در خود منعکس می‌کند و چونان آینه‌ای آن را باز می‌تاباند. همچنانکه بعد از جنگ جهانی جایگاه و مقام زن در جامعه و ادبیات ایران بازتاب ویژه ای پیدا کرد و با پیشرفت و تحول در هنجارهای اجتماعی، مقام و سیمای زنان جزو مسائل جدی و مهم شد.

ادبیات به‌ویژه، شعر معاصر تاثیر بسیاری از تحولات اجتماعی پسامشروطه را پذیرفت. جنبش مشروطه چندین ارمغان فرهنگی و اجتماعی برای جامعه ایرانی به ارمغان آورد که یکی از آن‌ها سرعت تحول و تغییرات بود. شعر فارسی نیز که در حدود یک هزاره بی‌تغییر و دگرگونی باقی مانده بود، بر اثر این تغییرات گسترده و پرشتاب دستخوش تحول شد و گونه‌ها و قالب‌های جدید را تجربه کرد و به تعبیری پوست انداخت. از سوی دیگر، نمی‌توان آثار ادبی را به‌عنوان اسناد تاریخی محض یا حقایق اجتماعی مسلم به شمار آورد؛ زیرا این آثار با بهره‌گیری از خلاقیت مؤلف و شیوه‌های خاص بیان به انعکاس مستقیم یا غیرمستقیم

رویدادهای اجتماعی می‌پردازند. بیشتر شاعران معاصر، در کورانی از حوادث و دشواری‌ها زیسته‌اند و زندگی آن‌ها را می‌توان انعکاسی از زندگی روزمرهٔ مردم آن عصر دانست.

یکی از تغییرات اساسی دورهٔ مشروطه، نگرشی است که شاعران درباره زن و تغزلات مذکر ایجاد می‌کنند. مهم‌ترین مدعای محققان و شاعران دوره و پس از مشروطه این است که «اگر از دیدگاه فرهنگی و اجتماعی به شعر گذشته فارسی بنگریم، یکی از بزرگ‌ترین کمبودهای آن را فقدان زن خواهیم یافت»(براهنی،۱۳۸۰: ٥۳٥) با این پیش‌فرض معرفت‌شناختی است که نوعی آسیب‌شناسی و بازنگری بنیادی در این حوزه اتفاق می‌افتد. رویکرد انتقادی جدید، معشوق مذکر را به پرسش می‌کشد؛ چراکه «این نوع تغزل مذکر، دو عیب اساسی داشته است: یکی اینکه مرد تصویری جامع از زن به دست نداده است و دیگر این که هیچ زنی نه تصویری از خود در شعر مردان دیده و نه توانسته است به شیوه‌ای سالم، تصویری از مرد در تغزل زنانه خود بدهد. به همین دلیل، تا زمان فروغ فرخزاد، شعر فارسی از داشتن معشوق مرد، معشوق مردی که از دیدگاه جنسی، عاطفی و جسمانی یک زن دیده و تصویر شده باشد، محروم مانده است»(همان: ٥۳۳-٥۳٤)

در مقام مقایسه، یکی از امتیازات شعر نوی فارسی را هم از نظر فرهنگ شعری، محتوای عاشقانهٔ شعر تغزلی می‌دانند که از سلامت جسمانی و عاطفی برخوردار شده است و دیگر مثل گذشته ویژگی‌های معشوق‌های شعر امروز فارسی را از نظرگاه مختلف با یکدیگر اشتباه گرفته نمی‌شود.(همان: ٥۳٦)

۲-۲- انگاره‌های اجتماعی شاملو در توصیف زن

۱-۲-۲- ستم‌ستیزی

شاملو با تاثیر از فضای اجتماعی و سیاسی روزگار خود اشعاری سروده که دربردارندهٔ روشنگری های اجتماعی و روشن کردن مسیر مبارزه توسط زنان است. «برخی معتقدند که بی‌پروایی و شهامت شاملو در درگیرشدن با ستم اجتماعی از او چهره‌ای متفاوت ساخته است(فلکی،۱۳۸۰ :٥). لازمهٔ شناخت این چهرهٔ متفاوت «بدون تردید برای کسانی که اصولا با زیر و بم‌های مسائل امروزی انسان و جامعه بیگانه‌اند، درک و احساس شعرهای واقعی امروز اگر غیرممکن نباشد، بسیار دشوار است. روشنفکر کسی است که از جریان‌های علمی و هنری و سیاسی و اجتماعی عصر خویش باخبر است. زندان، سانسور، نابرابری، ظلم، استثمار و

استعمار را می‌شناسد و نسبت به آن حساس است»(پورنامداریان، ۱۳۸۱: ٦٧) شاملو بیش از هر شاعر دیگر از جریان‌های اجتماعی مختلف تاثیر پذیرفته و در حقیقت شعر واقعی خود را در زمانی شروع کرده که وطنش در دورۀ بحرانی خاصی به سر می‌برده است(حقوقی، ۱۳۹۲: ۳۰). او در شعر «تا شکوفه سرخ یک پیراهن» با به کارگیری استعاره‌های شعری می‌گوید:

«سنگ می‌کشم بر دوش/ سنگ الفاظ/ سنگ قوافی را/ ...و در زندان شعر/ محبوس می‌کنم خودم را/....نگاه‌شان انجماد یک حماقت است/.... شما/ که در تلاش شکستن دیوارهای دخمه اکنون خویش‌اید/ ...نه آن دیگرتران/ که کوره دژخیم شما را می‌تابانند/ با هیمه باغ من/... شط تازیانه/ بر آب سرخش/ سم ضربه پرغرور اسب وحشی خشم/ بر سنگ‌فرش کوچۀ تقدیر(شاملو، ۱۳۸۷ :٤۹-٦۱).

چنین شعری نشان می‌دهد که شخصیت هنری و جهان‌بینی شاملو نسبت به شعرهای قبلی از جمله مجموعه «آهنگ‌های فراموش‌شده» دچار تغییر و تحول عمیقی شده است و همه زمینه‌های تند سیاسی و اجتماعی دارند(پورنامداریان، ۱۳۸۱ :۱۰٤-۱۰۵). زمینۀ اصلی شعرهای او را عواطف ناشی از تاثرات اجتماعی است که رقم می‌زند. شعر او سرگذشت مهر و کین، یأس و امید، عشق و نفرت، غم و شادی، درد و دریغ و حمله و گریز است، اما محور اصلی تمام این عواطف اجتماع است و مردمش(همان :۱۰۹).

۲-۲-۲- عشق؛ از رکسانا تا آیدا

معشوق فرضی شعر شاملو ابتدا رکسانا و سپس آیداست. به همین دلیل می توان شعرهای عاشقانۀ شاملو را به دو دورۀ تقسیم کرد. شاملو در مقدمۀ هوای تازه مطرح می کند: «به پاس تعبیر عظیم و انسانی اش/به پاس عاطفه ی سرشارش/ که در این برهوت بدگمانی و شک/ چون شبچراغی می درخشد و روح را از تنهایی و نومیدی رهایی می دهد(شاملو،۱۳۸۷ :۸۵). او نور و روشنایی را به رکسانا نسبت می دهد، امید و رهایی را در احساساتی می داند که رکسانا برای او به ارمغان آورده است. شخصیتی که چون نسیم،بر شاملو می وزد و او را بیدار، امیدوار و سرشار از عشق می کند. در شعر رکسانا، صحبت از مردی است که سایۀ او بر شن های کنار ساحل افتاده و حوادث، رنج ها، ماجراها و عشق را به دنبال خود آورده است. به این دلیل مردم او را خردباخته و دیوانه می خوانند امّا او خواهانِ کسی ست که برایش عشق و زندگی به ارمغان آورد اگرچه در فرجام شعر، عشق شکست خوردۀ خود را نظاره می کند:

«و هر کس آنچه را که دوست می‌دارد در بند می‌گذارد/و هر زن مروارید غلتانِ خود را/ بـه زندانِ صندوق اش محبوس می‌دارد(همان :٢٦٤).

در شعر «غزل آخرین انزوا» بازهم نومیدی را مصرانه مطرح می کند:

«... عشقی به روشنی انجامیده را بر سرِ بازاری فریاد نکرده،
منادیِ نامِ انسان
و تمامی دنیا چه گونه بوده‌ام؟(همان: ٢٦٨).

در شعر «غزل بزرگ»شاعر رکسانا را «زن مهتابیِ من» می خواند و از او می طلبد کـه بـاهم باشیم. یعنی مرحلۀ قبل را که از محبوب تعریف می کرد سپری کرده و وارد مرحلۀ جدیـدی از زندگی با زن مهتابی شده که پردرد و ناامید می گوید:

«و آن طرف
در افق مهتابی ستاره رو در رو
زن مهتابی من ...
و شب پر آفتاب چشمش در شعله‌های بنفش درد طلوع می‌کند:
مرا به پیش خودت ببر!
سردار بزرگ رویاهای سپید من!
مرا به پیش خودت ببر!(همان :۲۷۷).

در شعر «غزل آخرین انزوا» شاعر معشوق خیالی‌اش را به مادری مانند می کند که کـودکش را تنها گذاشته:

«چیزی عظیم‌تر از تمام ستاره‌ها، تمام خدایان: قلب زنی که مرا کودک دست‌نواز دامن خـود کند! چرا که من دیرگاهی است جز این هیبت تنهایی که به دندان سرد بیگـانگی جویـده شـده است نبوده‌ام/ ... / عابر بیابانی بی کس ام که از وحشت تنهـایی خـود فریـاد مـی زنـد...(همان :۲۷۳).

در شعر معروف «پریا» نیز زنان قصه یعنی پریان را می‌بینم که در جنگ میان مردان اسـیر بـا دیوان جادوگر جز خیال پردازی و ناپایداری و بالاخره گریه و زاری کاری ندارد.

در مجموعه شعر «باغ آینه» که پس از «هوای تازه» و قبل از «لحظه ها و همیشه» چاپ شده، شاعر همچنان در تکاپوی یافتن روح و فرشتهٔ همزاد خود است به همین دلیل دیگران را بهاء نمی دهد:

«من اما در زنان چیزی نمی‌یابم گر آن همزاد را روزی نیابم ناگهان خاموش (شاملو،۱۳۸۷ :۳۳۳).

حوشبختانه این تکاپو در مجموعهٔ «آیدا در آینه» به نتیجه می‌رسد:

اکنون من و او دو پاره یک واقعیت ایم(همان:٤٨١).

به جرات می توان گفت «آیدا در آینه» نقطهٔ اوج شعر شاملو است. دیگر در آن سبک نیما و نه از نثرهای رمانتیک، خبری نیست و مهمتر اینکه شاعر سبک و زبان مخصوص خود را خلق کرده است. «نحوهٔ بیان این شعرها ساده است و از زبان فاخری که به سیاق متون قدیمی در آثار بعدی شاملو غلبه دارد، چندان اثری نیست. شاعر شور عشق تازه را سرچشمه جدید آفرینش هنری خود می‌بیند(نفیسی، ۱۳۸۷: ۱۰۳)

در شعرِ به «سرود آن کس که از کوچه به خانه باز می‌گردد» شاعر روح زندگی اش را در لذت مادرشدنش می بیند، مادری که باعث شکل گیری سعادت و اعتماد است:

«نه در خیال که رویاروی می‌بینم
سالیانی بارور را که آغاز خواهم کرد
خاطره‌ام که آبستن عشقی سرشار است
کیف مادر شدن را در خمیازه‌های انتظار طولانی
مکرر می‌کند.

...

تو و اشتیاق پر صداقت تو
من و خانه مان
میزی و چراغی. آری
در مرگ‌آورترین لحظه انتظار
زندگی را در رویاهای خویش دنبال می‌گیرم؛
در رویاها
و در امیدهایم !...

خانه ای که در آن سعادتِ پاداش/ اعتماد است(شاملو، ۱۳۸۷: ٤٦٧).

در شعر« جاده ای آن سوی پل» برای شاملو عشق به آیدا در شرایطی رخ می‌دهد که شاعر از آدم‌ها دنیاهاشان خسته شده و خواهان پناهگاه و گوشه نشینی است :

«مرا دیگر انگیزهٔ سفر نیست
مرا دیگر هوای سفری به سر نیست
قطاری که نیمه‌شبان نعره کشان از ده ما می‌گذرد
آسمان مرا کوچک نمی‌کند
و جاده‌ای که از گُرده ی پل می‌گذرد
آرزوی مرا با خود به افق‌های دیگر نمی‌برد
آدم‌ها و بویناکی دنیاهاشان یکسر
دوزخی است در کتابی که من آن را
لغت به لغت از بر کرده‌ام
تا راز بلند انزوا را دریابم(همان:۵۰۱).

عشق به آیدا برای شاملو به منزلهٔ بازگشت از شهر به روستا و از محیط اجتماعی به طبیعت است. و این گریز در «آیدا در آیینه» خود را بیشتر نمایان می کند:

و آغوشت
اندک جایی برای زیستن
اندک جایی برای مردن

و گریز از شهر که با هزار انگشت، به وقاحت پاکی آسمان را متهم می‌کند(همان :٤۹۵).

شیفتگی به آیدا در کتاب بعدی شاملو «آیدا: درخت، خنجر و خاطره»به نقطهٔ کمال خود می‌رسد؛ تا جایی که او را به دوستی و یگانگی اش به دستان مهربانش می شناسد و برای او شعر می سراید که از او گریزی نیست:

«نخست
دیرزمانی در او نگریستم
چندان‌که چون نظر از وی بازگرفتم در پیرامون من
همه چیزی

با هیئت او در آمده بود.
آن گاه دانستم که مرا دیگر
از او
گریز نیست(همان:۵۱۰).

چهرهٔ زن در اشعار شاملو به‌تدریج از رکسانا به آیدا دقیق‌تر می‌شود، برای شاملو، در وصف رکسانا هنوز حیا برای طرح مسائل وجود دارد به همین دلیل پنهان تر است. برعکس در آیدا، چهرهٔ زن شکوفاتر و خواننده او را، انسانی دارای هویت و روحی منحصربفرد می داند. در اینجا عشق یک تجربهٔ مشخص است در شعر «آیدا در آیینه» نمی توانیم به عشقی آزاد و برابر، بین دو نفر دست پیدا کنیم همانطور که شاعر در «جادهٔ آن سوی پل» و «ققنوس در باران» بیان کرده است که آیدا فقط تسکین دهنده و آفرینندهٔ آرامش است.

گریز شاملو به دامن عشق، عشقی که در متنی از تیرگی و فلاکت اجتماعی جریان دارد، آن هم از سر اضطرار و درماندگی، شعرهای عاشقانه ای را به وجود آورده است که رنگی خاص و استثنایی دارد(براهنی، ۱۳۸۰، ج۱: ۱۳۱) در این شعرها بیش از آنکه حقانیت شیرین عشق به اثبات برسد و تاثیر گذارد، واقعیت های تلخ اجتماعی برملا می‌شود. حتی بوسه از معشوق او را به یاد بوسه‌هایی می اندازد که یاران با دهان سرخ زخم های خویش بر خاک نهادند.

عشق در ذهن شاملو حال و هوایی رمانتیک و توام با سوز و ناله‌های متداول عاشقانه ندارد؛ چراکه شعاع این عشق به آینهٔ ذهنی می‌تابد که درد کشیده و زخم خورده است. ذهنی سرشار از خاطره‌های تلخ شکست و اندوه و یأس و پربار از واقعیت‌ها و شناخت‌های تلخ اجتماعی. در این شعرهای عاشقانه، تقدیس عشق در متنی از نقد زندگی و اجتماع جریان می‌یابد. «عشق شاملو توأم با شادخواری و از سر بی‌دردی و بی‌عاری نیست. عشق برای او دستاویزی است برای زیستن و ماندن. در محیطی که تلخی و دروغ و نکبت و فلاکت از فضایش می‌بارد و فاصله‌ها بیداد می‌کنند، ماندن ناگزیر خود شهامتی است. و شاید عشق جز بهانه‌ای ناگزیر، چیزی بیش نباشد»(همان:۱۳۷).

۳-۲-۲- مبارزهٔ سیاسی

شاملو پس از بیرون آمدن از انزوا، دفترهای جدید شعر او چون «دشنه در دیس»، «ابراهیم در آتش»، «کاشفان فروتن شوکران» و «ترانه‌های کوچک غربت» توجه او را به مسائل اجتماعی

و به‌خصوص مبارزهٔ مسلحانهٔ چریکی شهری در سال‌های ۵۰ نشان می‌دهد. بی‌تردید«کسانی که با شعر شاملو انس دارند به آسانی درمی‌یابند که اصولا ساختار ذهنی وی ساختاری مدرن است»(پورنامداریان، ۱۳۸۱ : ۷٦).

شاملو در دوران زندگی شاعرانه اش بویژه در سال های ۱۳۲٦خودش را خشمگین و ناراحت از جامعه نشان می دهد چهره ای ناراحت در برابر سنت های جامعه. او در مجموعهٔ «هوای تازه» سعی می کند با استفاده از استعاره ها مطرح کنندهٔ آشوبی باشد که تمام وجودش را در برگرفته است:

«از زره جامه‌تان اگر بشکوفید/ باد دیوانه/ یال بلند اسب تمنا را(شاملو، ۱۳۸۷: ۱۱٦)، «مرغ سکوت، جوجه مرگی فجیع را/...نازلی ستاره بود/ یک دم دریــن ظلام درخشید و جست و رفت.../ نازلی بنفشه بود/ گل داد و مژده داد: زمستان شکست(همان:۱۱۳). «کفتر چاهی شدم از برج ویران پر کشیدم/ سایه ابری شدم بر دشت‌ها دامن کشاندم/ آهوی وحشی شدم از کوه تا صحرا دویدم/ ماهی دریا شدم بر آب‌های تیره راندم... پس سمندر گشتم و بر آتش مردم نشستم(همان: ۲۰۵).

در حقیقت، شاملو عشق به انسان را در عرصهٔ مبارزه سیاسی دریافته است. او به تاکید خویش قبل از ورود به عرصهٔ مبارزه، به مسئلهٔ انسان و ارزش همبستگی بشری واقف نبوده است، اما از آن پس با توجه به زندگی و مرگ انسان‌های بزرگی که هدف زندگی و مرگ‌شان، آزادی و دادگری و پاسداری از شأن و شرف آدمی بوده است، شعرش را وقف ستایش انسان به‌ویژه ستایش نخبگان کرده است(مختاری، ۱۳۷۸ :۲۷۲).

احمد شاملو در سال‌های آغاز چهارمین دههٔ زندگی خویش در ادامهٔ راه خود به «باغ آینه» می‌رسد؛ کتابی که اغلب شعرهای آن را هاله‌ای از ابهام راستین در برگرفته و از دیدی عمیق نشان دارد. شاعر «باغ آینه» اگر در هوای تازه دعوت دختران شرق و غرب را رد می‌کند و صرفاً دعوت آن چند مرد را می‌پذیرد و هرگز خنجرش را از دست فرو نمی‌برد، در اینجا با حالتی اندیشمندانه، نگرندهٔ نگران همهٔ آن چشم‌اندازها و رخداده‌هاست (حقوقی،۱۳۹۲ :۸۹).

«در هر کنار و گوشهٔ این شوره‌زار یاس/چندین هزار جنگل شاداب /ناگهان/ می‌روید از زمین/ آه ای یقین گمشده، ای ماهی گریز/ در برکه‌های آینه لغزیده تو به تو/ من آبگیر صافی‌ام، اینک به سحر عشق / از برکه‌های آینه راهی به من بجو(شاملو، ۱۳۸۷: ۳۳۵). «شب با گلوی

خونین، خوانده است دیرگاه/دریا نشسته سرد/ یک شاخه / در سیاهی جنگل /به سوی نور/ فریاد می‌کشد(همان:۱٤۹). «چراکه محمولۀ ارابه‌ها نه دار بود و نه آزادی(همان:۳٤۸). ... آسمان را بگو از الماس ستارگانش خنجری به من دهد(همان:۳۵۹)، «جنگل با ناله و حماسه بیگانه است/ و زخم تبر را با لعاب سبز خزه / فرو می‌پوشد/ شب بیمار است(همان: ۳۵۹). «سپیده‌دمان را دیدم/ که بر گردۀ اسبی سرکش بر دروازۀ افق به انتظار ایستاده بود، علف‌های تلخ در مزارع گندیده خواهد رست/ و باران‌های زهر به کاریزهای ویران خواهد ریخت/ مرا از زره نوازش‌ات رویین‌تن کن(همان:۳۸۳).

شاملو در مجموعه اشعار «باغ آیینه» بویژه در شعرهای «از شهر سرو» و «شبانه» و «ماهی» و «مرثیه ای برای مردگان دیگر» تصاویری از یاس و ناامیدی و مهمتر از عدم فضای اجتماعی جامعه برای مبارزه با حاکمان ستمگر را مطرح و بیان می کند که دیگر به جامعه امیدی ندارد به همین دلیل از استعاره های مفهومی برای توصیف فضای حاکم بر جامعه بهره می برد. اگرچه یاس و اندوه از عدم برقراری عدالت و تساوی حقوق و جنبش و تحرکات مردم شاعر را به سمت نفرت سوق می دهد. اما با تمام این ها با کمک عشق لحظات تاریک و ناامیدانۀ او روشن کند و اندیشۀ مبارزه در تمام وجود شاعر شکل بگیرد.

«ظاهرا در اندیشه شاملو، عشق و مبارزه به صورت کلیت یکپارچه وجود دارد. در شعرهای «تو را دوست دارم»، «دیگر تنها نیستم»، «سرچشمه»، و «بهار دیگر» تصویری که شاملو از زن خلق می‌کند «چهره یا چهره‌هایی مه‌آگین و بی‌نام و نشان از زن، زنانی هویداست که در این دوره هم‌گام و همراه شاعر بوده و شاید در مبارزات سیاسی او نیز شرکت داشته‌اند»(فرخ‌زاد، ۱۳۸۳: ۳۷).

«چنین زاده شدم در بیشۀ جانوران و سنگ/ گهواره تکرار را ترک گفتم/ زیبایی تو / لنگری است/ نگاهت شکست ستمگری است/ آنک چشمانی که خمیرمایۀ مهر است/ وینک مهر تو:/نبردافزاری/ تا با تقدیر خویش پنجه در پنجه کنم»(شاملو،۱۳۸۷: ٤۵۱).

«بوسه‌های تو / گنجشککان پرگوی باغ‌اند/ و پستان‌هایت کندوی کوهستان‌هاست/ و تنت/ رازی‌ست جاودانه(همان،۱٤۱)، نخل من ای واحۀ من/ در پناه شما چشمه سارِ خنکی هست/ که خاطره اش/ عریان ام می کند(همان:٤۷۵).

نکتهٔ جالب توجه این است که شاملو در توصیف معشوق هم از استعاره‌های مفهومی جنگ از جمله مهر به‌مثابه نبردافزار و نگاه به‌مثابه شکست ستمگر بهره گرفته است که چنین استعاره‌هایی نشان‌دهندهٔ آمیختگی عشق و مبارزه است. در حقیقت شاملو بعد از ناامیدی از آحاد جامعه و روی آوردن به عشق سعی می‌کند به جنگ ستمگران برود. چنین است که برای زیستن امیدی تازه پیدا می‌شود. شعرهای کتاب آیدا در آینه و آیدا، درخت و خنجر و خاطره اغلب تقدیس این عشق است و شکایت و گله از مردمی که دست از مبارزه کشیدند و آنان که به ظلمت گردن نهادند و درد و دریغ به خاطر یارانی که شهید شدند(پورنامداریان، ۱۳۸۱ : ۱۲۵–۱۲٦). تصویرپردازی در عاشقانه‌های شاملو، به دلیل همریشگی و همگرایی عشق فردی و اجتماعی و پیوند گسست‌ناپذیر این دو، به اوج نوگرایی زبانی و محتوایی می‌رسد. در این عاشقانه‌ها، معشوق با صفات و ویژگی‌هایی که نشان از آرمان‌گرایی و آزادی‌طلبی شاعر دارد، وصف می‌شود(حسن‌زاده میرعلی و محمدپور،۱۳۹۲ :۱۲۹).

در این مقطع «انسان و «من» در معشوق تبلور می یابد، عظمت انسانی در خانهٔ عشق حراست می‌شود. تجسم نهایی عشق در مواجهه با دیگران یا مخالفان و ناهماهنگان و در دشنام و نفرین و استهزای ستیزه جویانه، گاه نسبت به اینان و گاه نسبت به کل «خلایق یاوه» و هستی و جهان و سرنوشت و ... صورت می پذیرد»(مختاری، ۱۳۷۸: ۲۷۷–۲۷۸)

با خواندن اشعار شاملو متوجه خواهیم شد که او نیز خیلی فراتر از دیگر شعرای معاصرش از لحاظ عاطفی با وجدان بیدار اجتماعی، تحت تاثیر مسائل اجتماعی است و بیشتر اشعار او در برگیرندهٔ دردهای مردم روزگار خود است: شب با گلوی خونین/خوانده ست/ دیرگاه/ دریا نشسته سرد/ یک شاخه/ در سیاهی جنگل/ به سوی نور / فریاد می‌کشد(شاملو،۱۳۸۷ :۳٤٦).

۳-۲- انگاره‌های اجتماعی ابتهاج در توصیف زن

۱-۳-۲- زیبایی و دردمندی

زن به‌مثابهٔ معشوق در اشعار ابتهاج بازتاب فراگیری دارد و او ستایشگر زیبایی‌ها و دلربایی‌های معشوق است. علاوه بر این، او شاعری است که مفاهیم اجتماعی را در شعر خود بیان می‌کند و هدفش بالا بردن ادراک و بینش هنری و اجتماعی است. ابتهاج می‌کوشد شعرش پیام انسانی داشته باشد و مردم را با حوادث و رویدادهای زمان خویش آشنا کند. روح شاعران شعر اجتماعی با احساس مسئولیّت‌های اجتماعی سرشته شده و شاعر با مردم و در میان مردم

زندگی می‌کند. او خود را تافتهٔ جدا بافته از جامعه حس نمی‌کند، بلکه در دریای اجتماع غـرق می‌شود، حس می‌کند، می‌اندیشد و با جریانات اجتماع می‌آمیزد و در میان آن فرو می‌رود.

ابتهاج در دشت فراخ اجتماع و به هر سوی و زاویهٔ آن گام مـی‌نهـد تـا زمانـهٔ خـویش را بشناسد و به ادراک و شعور اجتماعی دست یابد؛ هرچند در میان شاعران معاصر کمتر به‌عنـوان شاعری اجتماعی شناخته شده است. او البته دغدغـهٔ فرودسـتان و طبقـات محـروم را در شـعر خویش داشته و دربارهٔ آنان سروده است: دیرست، گالیا/ در گوش من فسانهٔ دلدادگی مخـوان!/ دیگر ز من ترانهٔ شوریدگی مخواه/ دیرست گالیا! به راه افتاد کاروان/ عشق من و تـو؟ آه/ ایـن هم حکایتی است/ اما در این زمانه که درمانده هرکسی/ از بهر نان شب/ دیگـر بـرای عشـق و حکایت مجال نیست/ زیباست رقص و ناز سرانگشت‌های تو/ بر پرده‌های ساز، امّا، هزار دختر بافنده این زمان/ با چرک و خون زخم سرانگشت‌هایشان/ جان می‌کنند در قفس تنـگ کارگـاه/ از بهر دستمزد حقیری که بیش از آن/ پرتاب می‌کنی تو به دامان یک گدا(ابتهاج،۱۳۳۰: ٤۷)

این شعر را می‌توان از مردمی‌ترین اشعار ابتهاج بـه‌شـمار آورد کـه در آن تصـویر تلخـی از حقایق و دردهای اجتماعی و حتی سیاسی را تا فرازهای پایانی شعر به تصـویر کشـیده اسـت. نکتهٔ مهم دیگر زبان شعر در بیان مسائل اجتماعی است. ابتهاج در تمام دوران شاعری خـویش و به گفتهٔ پژوهشگران، زبانی نرم و تغزلی داشته است؛ حال آنکه برای بیـان مسـائل اجتمـاعی زبان نرم و تغزلی نامناسب است و حتی در زمانی که ابتهاج انتخاب مـی‌کنـد بـه بیـان مسـائل اجتماعی و سیاسی بپردازد، این نامناسب بودن زبان خود را نشان می‌دهـد: دیباچـهٔ خـون/ نـه، هراسی نیست/ من هزاران بار/ تیرباران شده‌ام/ و هزاران بار/ دل زیبای مرا از دار آویخته‌انـد/ و هزاران بار/ با شهیدان تمام تاریخ/ خون مرا بر زمین ریخته‌اند/ سرگذشت دل من/ زنـدگی‌نامـهٔ انسـان اسـت/که لـبش دوختـه‌اند/زنـده اش سـوخته‌انـد/ و بـه دارش زده‌انـد/آه ای بابـک خرمدین/...(همان، ۷۵).

۲-۳-۲-دردهای اجتماعی

مهم‌ترین نشانهٔ بازشناسی شعر معاصر از نظر انگاره‌هـای اجتمـاعی را مـی‌تـوان اشـاره بـه دردهـای اجتمـاعی دانسـت. دردهـای اجتمـاعی گسـترهٔ فراوانـی دارنـد و ایـن عنـوان خـود زیرمجموعهٔ گسترده‌ای دارد. دیدگاه ابتهاج در مقایسه بـا شـاملو متفـاوت اسـت. اگرچـه نگـاه تک‌قطبی دارد؛ اما نگاهش محترمانه و برای زن مقام والایی را قائل است و تاکیـد مـی‌کنـد کـه

وجود زن موجب آرامش و مایهٔ انس و الفت در کانون خانواده است که البته این جایگاه نشـان می‌دهد که زن چه نقش کلیدی را در جامعه ایفا می‌کند:

بُوَد که بارِدگر بشنوم صدای تو را؟		ببینم آن رخِ زیبای دلگشای تو را؟
بگیرم آن سرِ زلف و به روی دیده نهم		ببوسم آن سر و چشمانِ دلربای تو را؟
ز بعدِ این همه تلخی که می‌کشد دلِ من		ببوسم آن لبِ شیرینِ جان‌فزای تو را؟
کِی‌ام مجالِ کنار تو دست خواهد داد		که غرقِ بوسه کنم باز دست و پای تو را؟
مبـاد روزیِ چشم من ای چراغِ امید		که خالی از تو ببینم شبی سرای تو را
دل گرفتهٔ من کی چو غنچه باز شود		مگر صبا برساند به من هوای تو را
چنان تو در دلِ من جا گرفته‌ای ای جان		که هیچ کس نتواند گرفت جای تو را...
ز روی خوبِ تو برخورده‌ام ، خوشا دلِ من		که هم عطای تو را دید و هم لقای تو را
سـزای خوبـی تو بر نیامد از دستـم		زمانه نیز چه بد می‌دهد سزای تو را
به ناز و نعمت باغ بهشت هـم ندهـم		کنارِ سفرهٔ نان و پنیر و چای تو را
به پایداری آن عشقِ سربلند قسم		که سایهٔ تو به سر می‌برَد وفای تو را

(ابتهاج ، ۱۳۷۰ : ٦٣)

و دیگر شعر ابتهاج که باز هم نگاهی عاطفی به زن دارد:

نشسته‌ام به در نگاه می‌کنم
دریچه آه می‌کشد!
تو از کدام راه می‌رسی؟
خیال دیدنت چه دلپذیر بود
جوانی‌ام در این امید پیر شد
نیامدی و دیر شد(ابتهاج، ۱۳۷۰: ۱۸۷).

ابتهاج در شعر سرگذشت، جایگاه زن را در شمایل مادری ناامید و نگران می‌نگرد:

باز باران است و شب چون جنگلی انبوه
از زمین آهسته می‌روید
با نواهایی به هم پیچیده زیر ریزش باران
با خود او را زیر لب نجواست

سرگذشتی تلخ می‌گوید
کوچه تاریک است
بانگ پایی می‌شود نزدیک
شاخه‌ای بر پنجره انگشت می‌ساید
اشک باران می‌چکد بر شیشهٔ تاریک
من نشسته پیش آتش در اجاقم هیمه می‌سوزد
دخترم یلدا
خفته در گهواره می‌جنباندش مادر
شب گرانبار است و باران همچنان یکریز می‌بارد
سایهٔ باریک اندام زنی افتاده بر دیوار
بچه‌اش را می‌فشارد در بغل نومید
در دلش انگار چیزی را
می‌کنند از ریشه خون‌آلود
لحظه‌ای می‌ایستد خم می‌شود آهسته با تردید
رعد می‌غرد
سیل می‌بارد
آخرین اندیشهٔ مادر
چه خواهی شد؟
آسمان گویی ز چشم او فرو می‌بارد این باران
باز باران است و شب چون جنگلی انبوه
بر زمین گسترده هر سو شاخ و برگش را
با صداهایی به هم پیچیده دارد زیر لب نجوا
من نشسته تنگ‌دل پیش اجاق سرد
دخترم یلدا
خفته در گهواره‌اش آرام(همان: ۱۸۷).
و در دوبیتی تنهایی :

سپیده سر زد و مرغ سحر خواند سپهر تیـره دامــان زرافـشانـد
شبـی گفتی به آغوش تو آیم چه شب‌ها رفت و آغوشم تهی ماند

(همان: ۱۳۷)

در مجموع، ابتهاج نگاهش به زن، عاشقانه بوده و در بیتی دیگر هم این نگاه نمود بیشـتری پیدا می‌کند:

پری بودی و با من راز کردی به ناز و عشوه عشق آغاز کردی
مرا آواز دادی، چون رسیدم کبوتر گشتی و پرواز کردی

(همان: ۱٦۷)

۳-۳-۲- عاشقانه‌های اجتماعی

ابتهاج را می‌توان شاعر عاشقانه‌های اجتماعی دانست. وی از همـان سـروده‌هـای نخسـتین خویش عشق را جلوه‌گر ساخت. نخستین جلوه‌های شاعری ابتهاج مجموعه غزلیاتی اسـت کـه با فضایی بسیار رمانتیک و حتی می‌توان گفت کلاسیک سروده شده و اگـر مزیـت زبـانی ایـن اشعار نبود حتی می‌شد ابتهاج را در این دوره شاعری بی بهره از نوآوری به شمار آورد.

از سال ۱۳۵۰ به بعد، در اشعار وی عشق شکلی متفاوت و متعالی می‌یابد. رنـج همـواره در کنار عشق مطرح می‌شود. شاعر در بیان عشق هرچند ناامید نیست، اما اندوه بیشتر وجـود او را در برگرفته است. جهان پیرامون او گویا زندانی است که دروازهٔ گریز از آن عشق اسـت؛ امـا این عشق را کجا می‌توان جست و چگونه می‌توان یافت. شاعر در پـی پرسـش بـه ایـن پاسـخ است و همین کاوشگری و جست‌وجو شاملو را شاعری برجسته و ممتاز و از فردیـت محـض خارج می‌کند و به‌نوعی توجه به انسان زیسته در اجتماع می‌رساند. درحقیقـت آنچـه ابتهـاج را متفاوت می‌کند، آن عشقی است که می‌تواند از سطح معشوق فردی و شخصی فراتر برود و بـه سطح معشوقی برای انسانیت و بشر برسد. آنچه در شعرهای عاشقانهٔ ابتهاج به چشم می‌خـورد زن نوعی است که یک جهان مـی‌تواننـد پیرامـون عشـق وی از ناامیـدی برهنـد و ایـن عشـق می‌تواند سازندگی اجتماعی به دنبال داشته باشد.

تصویر مسلط دیگری که در شعر ابتهاج دیده می‌شود دست‌نیافتن به معشـوق و ناکـامی در مسیر عشق است. این موضوع باعث شده است که عاشق پردرد، در حالی که چشـمانش پـر از اشک است، ناله سر دهد. در واقع، این ناله، نغمهٔ عزاست. شاعر از آن جهت که در مسیر عشق

نتوانسته کامیاب شود و به معشوق برسد، عشق خود را مرده به شمار می‌آورد حال آنکه در عمق وجود خویش بر جاودانگی عشق اعتقاد دارد. از دیدگاه ابتهاج، عشق اگرچه دست نایافتنی است و هجران و دوری عاشق را آزرده می‌سازد، ولی این عشق، همیشه در دل وی زنده است ابتهاج در شعری(امشب به گور می‌برم و خاک می‌کنم...)، آسیب‌ناپذیری عشق در برابر حوادث و استواری آن را می‌ستاید و سیمای والای عشق را پاس می‌دارد؛ می‌توان نتیجه گرفت عشق از دیدگاه ابتهاج مردنی نیست.

گاهی در اشعار ابتهاج، عشق بی‌ارزش شمرده می‌شود. یکی از علل دست کم گرفتن عشق و بی‌ارزش شمردن را اوضاع اجتماعی می‌داند. در دلی که به جای محبّت، غم و نگرانی نان شب و ثروت وجود داشته باشد، به یقین عشق مقدس جایی نخواهد داشت و دیگر حکایتی از عشق در اذهان نخواهد ماند. ابتهاج با انتقاد از اوضاع اجتماعی و سیاسی عصر خویش، آن را دلیل اصلی دوری از عشق می‌داند. در این گونه اشعار، عشق به زن جای خود را به عشق توده‌های اجتماعی داده است و در واقع، شاعر از رمانتیسم فردی به رمانتیسم اجتماعی روی آورده است. شاید بتوان نتیجه گرفت عشق به مردم و جامعه و نفرت از استبداد چنان در دل ابتهاج ریشه دوانیده است که از هیچ چیزی و کسی هراس ندارد و با گذشتن از منِ فردی، به منِ نوعی رسیده است و به همین جهت هیچ گاه نمی‌میرد و همیشه و همه جا حضور دارد: نه، هراسی نیست / من هزار بار / و هزاران بار / دل زیبای مرا از دار آویخته‌اند / و هزاران بار / با شهیدان تمام تاریخ / خون جوشان مرا / به زمین ریخته‌اند(ابتهاج، ۱۳۸۷: ۳۲۲).

ابتهاج تنها به مردم عصر خویش عشق نمی‌ورزد، بلکه به مردان آزادهٔ تمام تاریخ، از هر فرقه، قوم، زبان، زمان و مکان که باشد، اظهار عشق می‌کند. بابک خرّمدین، قهرمان دیار آذربایجان را به نیکی می‌ستاید، منصور حلاج را می‌ستاید و به او عشق می‌ورزد و همچنین مردم آزادی‌خواه بولیوی، ویتنام، شیلی و فلسطین ابراز علاقه می‌کند و شهادت نوجوان ایرانی در جنگ با عراق را شهادت خویش می‌داند. این چنین در خون آغشته شدم / و همین امروز / با مسلمان جوانی که خطِ پشت لبش / تازه سبزی می‌زد کشته شدم(همان: ۳۲۵)

در شعر ابتهاج توجّه به عشق و ارتباط‌های زمینی و جسمانی و فاصله‌گرفتن از عشق‌های آسمانی به‌عنوان یک ویژگی محتوایی و فکری که بازتابی از جریان فردگرا و به تبع آن رمانتیسیسم ادبی است، به چشم می‌خورد. هرچند نمی‌توان شاملو را به‌عنوان یک شاعر

رمانتیک پذیرفت و او را این‌گونه شناساند، اما حتی در شعر وی نیز مقام معشوق و نـوع عشـق اکثرا زمینی و جسمانی است. مقام معشوق در این نوع شعر، از آن جایگاه والا و آسمانی که در ادب کلاسیک سراغ داریم فرو کاسته می‌شود و عشق کـه رابطـه‌ای افلاطـونی نیسـت، حـداقل فراتر از جسمانیت محض است که به رابطه‌ای جسمی و فیزیکی تبدیل می‌شود.

۳- نتیجه‌گیری

هدف اصلی این پژوهش دست‌یابی به فردیـت نگـاه ایـن دو شـاعر در زمینـۀ انگـاره‌هـای اجتماعی بود. در این زمینه، مشخص شد کـه شـاملو بیشـترین تاثیرپـذیری و ابتهـاج کمتـرین تاثیرپذیری را از انگاره‌های اجتماعی در تصویر زن در اشعار خود انعکاس داده‌اند. انگـاره‌هـای اجتماعی همچون ستم‌ستیزی، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، عشق بـیش از موضـوعات دیگـر مورد توجه این دو شاعر بوده است؛ اما مهم‌تـرین نکتـه‌ای کـه از دسـتاوردهای ایـن پـژوهش محسوب می‌شود، آن است که این دو شاعر در کار هنری خویش از فردیت متمایزی برخوردار بوده‌اند و تصاویر بکری خلق کرده‌اند.

شباهت‌هایی هم که در نگاه این شاعران برای بازگوکردن انگاره‌های اجتماعی از زن وجود داشته که جزو سنت‌های شعر فارسی بوده و هدف این مقاله نبوده است.

ابتهاج شاعرِ عاشقانه‌های اجتماعی و شاملو شاعرِ عاشـق اجتمـاع اسـت. در حقیقـت، بایـد گفت که این دو شاعر بازگوکنندۀ من فردی و هویت خود در جهان و تحت تـاثیر انگـاره‌هـای اجتماعی خویش هستند. هویت و فردیتی که بیش از هر تجربه و پدیدۀ اجتماعی در پیونـد بـا عشق است. شاملو و ابتهاج هر دو به زن همچـون معشـوق نگریسـته‌انـد و ایـن پررنـگ‌تـرین تصویر زن در شعر این شاعران است. هیچ کدام زن را به‌عنـوان کنشـگری اجتمـاعی یـا حتـی شخصیتی که رنج کشیده و رنج دیده باشد، نمی‌شناسند. این موضوع یادآور شـرایط ناخواسـتۀ روزگار این شاعران است که بیم و امیدهای بیرونی و اجتماعی را حتّـی بـه دهلیـز احساسـات شاعر رانده و به‌صورت شادی کوتاه اما گذرا و غم و انـدوهِ مانـدگار متجلّـی سـاخته اسـت و عاشقانه‌هایش او را نزدیکِ نگاه جسمانی به عشق نشان می‌دهد. ورود درون‌مایه‌های این‌چنـین رمانتیک و در عین حال سیاه، نتیجۀ یأس و شکست بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود؛ زیرا تـا قبـل از کودتا، شاعران و روشنفکران تحت تأثیر حزب توده، مسئولیت خود را بیدار کردن مردم می-

دانستند؛ امّا پس از جریان کودتا، آرمان شاعران لگدکوب شد که به این دلیل رو به شعرهای رمانتیک و هوس‌آلود و اندوهبار و مرگ‌اندیش روی آوردند.



منابع

۱- امین‌پور، قیصر، ۱۳۸٤، **سنّت و نوآوری در شعر معاصر**، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۲- آرین‌پور، یحیی، ۱۳۸۲، **از نیما تا روزگار ما**، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوار.

۳- براهنی، رضا، ۱۳۸۰، **طلا در مس**. جلد۱. تهران: زریاب.

٤- پارسانسب، محمد، (۱۳۹۰) **جامعه‌شناسی ادبیات فارسی**، تهران: سمت.

۵- پورنامداریان، تقی، ۱۳۸۱، **سفر در مه: تأمّلی در شعر احمد شاملو**، تهران: نگاه.

٦- حسن‌زاده میرعلی و محمدپور،۱۳۹۲، «**شعر عاشقانه مقاومت با بررسی شعر «احمد شاملو»**، ادبیات پایداری، سال پنجم پاییز و زمستان، شماره ۹، صص۱۱۹-۱٤۰.

۷- حسینی، مریم، ۱۳۹۳، **ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی**، تهران: نشر چشمه.

۸- حقوقی، محمّد،۱۳۸٤، **شعر امروز ایران**، تهران: نامهٔ فرهنگستان.

۹- حقوقی، محمد،۱۳۹۲، **شعر زمان ما**، تهران: نگاه.

۱۰-دورانت، ویلیام جیمز، ۱۳٦۵، **تاریخ تمدن**، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ج۱۱، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

۱۱-ریکور، پل، ۱۳۸۱، «**ایدئولوژی و اوتوپیا**»، نامهٔ مفید، شمارهٔ ۳۲، صص۱-۱۲.

۱۲-زرقانی، سیدمهدی، ۱۳۸٤، **چشم‌انداز شعر معاصر ایران**، تهران: ثالث.

۱۳-شاملو، احمد، ۱۳۸۷، **مجموعه آثار(دفتر یکم: اشعار)**. تهران: نگاه.

۱٤-شمیسا، سیروس، ۱۳۹۰، **راهنمای ادبیات معاصر (شرح و تحلیل گزیده شعر نو فارسی)**، تهران: میترا.

۱۵-شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۹۲، **ادوار شعرفارسی**، تهران: سخن.

۱٦-________________، ۱۳۹۰، **با چراغ و آینه، در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران**، چاپ سوم، تهران: سخن.

۱۷-صالحی مقدم، زهرا، «**بررسی تطبیقی غزلیات فارسی شهریار با اشعار هوشنگ ابتهاج**»، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، مرکز پیام نور تهران، دانشکده زبان و ادبیات فارسی.

۱۸-صفی‌خانی، ثمره، ۱۳۹۱، **نظریهٔ اجتماعی در انگارهٔ اجتماعی معاصر ایران**، مطالعات اجتماعی ایران، سال ششم، تابستان، شمارهٔ ۲ (پیاپی ۱۸).

۱۹-فرخ‌زاد، پوران، ۱۳۸۳، **مسیح مادر «نشان زن در زندگانی و آثار احمد شاملو»**، تهران: ایران‌جام.

۲۰-فلکی، محمود،۱۳۸۰، **نگاهی به شاملو**، تهران: مروارید.

۲۱-مختاری، محمد، ۱۳۷۸، **انسان در شعر معاصر**، تهران: توس.

۲۲-نفیسی، مجید، ۱۳۸۷، **چهرهٔ زن در شعر شاملو**، مجلهٔ هیچستان، شماره۵. صص۹۲-۱۰۸.

23- Strauss, C. (2006) "The Imaginary, Anthropologidal Theory, (Vol.6), 3: 322-344.

A comparative study of the image of women in the poems of Ahmad Shamlou and Hoshang Ebtahaj (with emphasis on social concepts)

Hossein Lal Arefi[1]
PhD student of Department of Persian Language and Literature , Islamic Azad University, Sabzevar branch. Iran

Seyed Ali Akbar Shariati Far[2]
professor of Persian language and literature, Islamic Azad University, Sabzevar branch, Iran(Corresponding Author)

Ali Eshghi Sardehi[3]
Assistant Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Sabzevar Branch, Sabzevar, Iran

Received:21/02/2023 Accepted: 05/05/2023

Abstract

Literature, especially contemporary poetry, is a reflection of images and social concepts of its era. Although these images are brief or scattered; but with consideration and accuracy and by being together, it conveys the various manifestations of social issues and a deep analysis of society and literary works to the reader. This article tries to provide the basis for a better understanding of the reflected image of women in the works of these two contemporary poets, while comparing the image of women in the poems of Ahmad Shamlou and Hushang Ebtehaj, using a descriptive - analytical method and collecting poetic documents. The aim of emphasizing on social concepts is in response to the main issue of what effect social changes and transformations have on poets' mind and consciousness to describe various phenomena, including women. As in the poems of Shamlou and Hushang Ebtehaj, their descriptions of women have emerged and appeared unique due to social concepts such as freedom, anti-oppression and love of humankind. The results of the research show that Shamlou was more comprehensive than Ebtehaj in his descriptions of women under the influence of social concepts.

Keywords: social concepts, women,Ahmad Shamlou, Hushang Ebtehaj.

1- h_arefii@yahoo.com
2- assistant Shariatifar@iaus.ac.ir
3- eshghi@iaus.ac.ir